



جوانان شکار می شوند

آقایان کنفرانس اینترنتی علم می کنند



دستگیری یک دختر جوان توسط مزدوران حکومتی، ۲۲ خرداد MUST SEE

می خواهد فیلم بگیرد مردم همکاری می کنند و برایش پوشش درست می کنند تا فیلمش را بگیرد. میدان آزادی رسماً به یک پاگان نظامی بدل شده است. شاید چندبرابر میدان انقلاب نیرو حول آن مستقر باشد البته به همان شکل شلخته و درهم و یکی دیده بود که همچنان از جاده مخصوص نیروست که وارد تهران می شود. هزاران نیرو در شهر و بسیجی خوشحال از آن که امروز را به سلامت گذرانده اند فریاد می زند حزب الله ماشالله و مردم اتوبوس هوی بلندی می کشند و انگار تازه می فهمند چه خبر است ساکت می شوند. و تا تاریکی هوا مردم همچنان در پیاده روها یا با اتوموبیل ها و اتوبوس ها در طول مسیر انقلاب تا آزادی در رفت و آمد اند.

گفت «به خون خواهی خون ندا و سهراب و دیگران آمده» دیگری می گفت «آمده تا آقایان فکر نکنند مردم به خاطر آن ها حضور نیروهای لباس شخصی چشمگیر است. اما همین ها را هم مردم شناسایی می کنند به هم نشان می دهند. ترافیک سنگینی هم بین خیابان انقلاب تا آزادی و تمام خیابان های اطراف در جریان است پلیس های راهنمایی رانندگی استرس زیادی دارند و فقط می خواهند به هر قیمت شده اتوموبیل ها رد شوند. این از آن روزهایی است که چراغ معنا ندارد. اتوبوس های تندرو اگر موتورهای لباس شخصی مانع نشوند هر از گاهی عبور می کنند. دختری از میدان انقلاب و حجم نیروهای مستقر در آن

که به دفعات به عابران در حال پیاده روی ناگهان حمله می کنند و الفاظی رکیک را فریاد می زنند معلوم نیست به چه حمله می برند. برخلاف تجمعات سال گذشته که گاهی می شد با برخی از آنان گپی زد امروز ممکن نبود حرف می زدی آماده حمله بودند. به سختی به میدان انقلاب رسیدیم دورتا دور میدان و تا وسط خیابان نیرو مستقر شده با آرایشی کاملاً بی نظم، انگار فقط پرکردن معابر مقصودشان است. یک مرتبه چند صد موتور از خط اتوبوس ها به سمت آزادی حرکت می کنند گویا دانشگاه شریف هم شلوغ شده. اما مردم هم چنان دسته دسته در حال حرکت به سمت آزادی هستند جاهایی که بین راه می شد توقف کرد مردم از انگیزه هایشان هم می گفتند یکی می

شنبه ۲۲ خرداد

خیابان - پیاده روها شلوغ است. جمعیت زیادی آرام به سمت میدان انقلاب در حال حرکت اند. پسری در حال مکالمه با موبایل را یک لباس شخصی به بهانه این که دارد نقشه تجمع را اعلام می کند دستش را می کشد و می برد. پادرمیانی مردم هم فایده ای ندارد. هرچه به خیابان انقلاب نزدیک تر شوی ازدحام مردم بیشتر می شود که کاملاً بر آن ساعت غیرعادی است. از دانشگاه تهران فریاد مرگ بر دیکتاتور بلند می شود یک مرتبه چندصد نیرو نظامی و شخصی به مردم حمله می کنند که این با خشونت غیر قابل باوری همراه است. نکته قابل توجه عصبیت شدید خود نیروهای امنیتی است

بچه ها می زدند و به زور به سمت ماشین پلیس و اطلاعات برده می شدند. و شلیک ۴ تا گلوله رنگی به سمت اتوبوسهایی که مردم از داخل آن اعتراض یا علامت ((وی)) نشان می دادند بودم. در خیابان کاخ از هجوم نیروهای اطلاعات به چند خانم که کنار ما ایستاده بودند بودیم و با صحبت و اعتراض توانستیم که مانع دستگیری آن چند خانم بشیم، واقعا مردم تمام پیاده رو رو هردو سمت پر کرده بودند توی ارتفاعی رفتیم و این هجم مردم تا چشم کار می کرد در پیاده رو و خیابانهای فرعی بودند. مردم کنار هم که قرار می گرفتند اعتراض می کردند که متناوب شاهد حمله و هجوم با موتور به سمت مردم بودیم. واقعا امیدوارم و ایمان دارم که این اعتراضات بالاخره به پیروزی منجر می شود.

شد که ساعت ۷ مجبور شدند از چهارراه جمهوری و تمام خیابانها به سمت شمال با جرثقیل مسدود کنند تا ماشینها به سمت بالا نیابند و ترافیک به بقیه شهر منتقل شده بود. به سمت خیابان فلسطین (کاخ) حرکت کردیم که موتورهای پلیس با باتوم و شلیک اشک اور به سمت مردم حمله کرد که مجبور به ورود به یکی از معدود مغازه هایی که در منطقه باز بودند شدیم بعد از رفع خطر بازم به سمت کاخ حرکت کردیم که پلیس مانع حرکت مردم به سمت میدان انقلاب و دانشگاه تهران می شدند و نیروهای اطلاعاتی با فیلم برداری از مردم ایجاد وحشت می کردند با دوستانی که میدان انقلاب بودند تماس گرفتیم از هجوم به مردم روبروی دانشگاه تهران و ضرب و شتم و دستگیری خبر دادند، خودم شاهد دستگیری دو نفر بودم که به شیوه جدید از پشت چشم بند به

رو می بینم که در این ساعت جمعیت به دلیل گرما حضوری ندارد اما مشخص بود که مردم برای اعتراض به سمت خیابان انقلاب حرکت می کردند. تمام دور تا دور پلی تکنیک پلیس محاصره کرده بود. و ماشین های پلیس تمام خیابان بزرگمهر رو گرفته بودند و شاهد بازداشت یک پسر جوان بودیم که داخل ماشین پلیس برده شد و کیف و لباسهایش رو بازرسی می کردند. باز هم به سمت خیابان انقلاب برگشتیم و چهار ره تجمع مردم که به دلیل جو امنیتی شعار داده نمی شد ولی با عبور از چهارراه و مسدود شدن خیابان ترافیک شدیدی همه جا را فرا گرفته بود که که با صدای بوق اعتراض مردم و برخورد لباس شخصی های اطلاعات و بسیج با ماشینها و مردم بودیم طوری ترافیک زیاد

گزارش ارسالی

سلام من مشاهداتم را از ۲۲ خرداد تهران می فرستم تا فضای تهران دیروز را ترسیم کنم. ۲۲ خرداد ساعت ۴/۳۰ بعدازظهر با توجه به هوای خیلی گرم تهران از سمت ۴ راه جمهوری به سمت چهار راه دکتر مصدق (ولی عصر) حرکت کردیم امروز کنترل شهر دست نیروهای لباس شخصی اطلاعات و بسیج بود و نیروهای پلیس کنار آنها و تحت امر آنها بودند، داخل پارک دانشجو پر از ماشین های یگان ویژه و پلیس هایی که لباسهای جدید پلی رنگ پوشیده بودند، به سمت دانشگاه پلی تکنیک حرکت کردیم که پیاده روهای دو طرف پر از مردمی بود که به سمت پایین حرکت می کردند واقعا خوشحال بودم چون تقریباً بیشتر روزها این مسیر

همانگونه که در زمان صدارت خاتمی، بعد از وقایع ۱۸ تیر دیگر هیچ تمایلی به حضور خیابانی مردم نداشتند. مردم نیز دیگر حاضر نیستند برای اهداف معین اصلاح طلبان خطر جانی را بر خود هموار کنند. مردمی که از حکومت به تنگ آمده و رهایی خود را می طلبند نه عاقلانه و نه حماسی می دانند که در خیابان ها کشته شوند تا به دوران خمینی بازگردند یا شارلاتان هایی چون مصطفی تاج زاده روزهای پرشکوه اعتراضات آنان را با اصطلاح کنیف و تهوع آور «یوم الله» در

بر تخت است. این واقعات دستور کار جدید را می طلبد. راه حل جدیدی. راهبرد کارآ و اثربخشی. راه پیموده شده در خیابان های یکسال گذشته اگر چه تلخ، اندوهبار، به خون نشسته و جراحت دیده بوده اما چنان مصالحی از تجربه و آگاهی و ستیزه جویی را انباشت کرده که روزی که ۲۵ خرداد دیگری رقم بخورد، کاخ ها و صدا و سیما و مجلس حاکمان فردای آن روز در دستان قدرت مردم باشد.

سیزی در دسترس است). ۵. و واقعیت عریان نهایی اینکه، همگان می دانند که استراتژی پیشنهادی موسوی مهمل است. ایشان آگاهی بخشی را راهبرد جنبش به سوی پیروزی می داند و چند سایت دیگر هم ارز جرس را احتمالاً مشکل گشا. اما بر تمام مردم آشکار است که مشکل کنونی این نیست که اکثریت مردم از جنایت ها، ناکارآمدی ها و سرکوب فعلی آگاهی ندارند. مشکل این است که به رغم اینکه نظام، هیچگونه پایگاه مردمی ندارد، به زور سرنیزه هنوز

واقعیت ها و مسأله ها امیر ک.

اگر از برخی از تیتراها و گفته های مضحک بعد از ۲۲ خرداد مبنی بر اینکه ما پیروز شدیم چرا که اینهمه مأمور و نیرو در خیابان ها پییده بودند بگذریم، بیشتر شهروندان دغدغه مندی که قلبشان با تحولات جامعه می طلبد، در حین بالا و پایین رفتن در خیابان های اطراف انقلاب در انتظار اینکه آیا می شود یا نمی شود، به ضرورت مسیری متفاوت پی برده اند. جمهوری خونریز اسلامی به زور کشتار و سرکوب قدمی عقب ننشسته و مردم تاکنون کوچکترین دستاوردی نداشته اند. نه تنها جمهوری اسلامی سرنگون نشده است، بلکه قوانینی بهبود نیافته اند، زندانیان سیاسی آزاد نشده اند، عوامل و آمرین آدمکشی ها محاکمه و مجازات نشده اند، و مردم هیچ نقشی در حاکمیت بر سرنوشت خود ندارند.

تصویر واقعی تر از مبارزات مدنی
مگر چشم ها کور باشند و یا نظاره گر، فریبکار باشد تا این تحولات را نبیند:
۱. تقریباً تمام مجموعه ها و فعالین مدنی مستقل از حاکمیت از درون جامعه به بیرون رانده شده اند. اگر دو سال پیش که بسیاری از دانشجویان مارکسیست آزادی خواه و برابری طلب دانشگاه های ایران مجبور به خروج از کشور شدند درحالیکه دیگران به سکوت این سرکوب را به نظاره نشستند، اکنون تقریباً تمام گروه های دانشجویی از لیبرال و دموکراسی خواه و انجمنی نیز مجبور به گریز شده اند (گیرم نه در کمپ های پناهندگی بلکه در مهمانسراهای طبقاتی خود). تقریباً عمده فعالان مستقل جنبش زنان و کمپین یک میلیون امضا مجبور به خروج شده اند. صدها روزنامه نگار جوان و کنکاشکر، صدها فعال فرهنگی و سیاسی از کانون های مختلف فرهنگی و اجتماعی مستقل. این سرنوشت آنانی بوده است که برای تغییر در جامعه خود، فعالیت صرفاً مدنی را به پیش می بردند.

۲. به رغم تمام تلاش های کنشگران عرصه های مختلف به منظور سازمان یابی واحدهای مختلف جامعه، نه تنها هیچ حزب واقف مستقلی امکان فعالیت علنی در جامعه را ندارد، بلکه حتی کوچکترین سازمان یابی های دانشجویی، جوانان، زنان، نیروی کار و ... تحقق نیافته است. کوچکترین حلقه های علنی نیز مورد سرکوب شدید پلیس امنیتی است و هنوز شمار جلسات جمعی به انگشتان دست نرسیده، پلیس آنها را متلاشی می کند.

۳. با کاستی شمار مردم در اعتراض های خیابانی، دست حکومت برای جلوگیری از شکل گیری نطفه های تظاهرات بازتر شده و نسبت میان عوامل رژیم به شهروندان معترض درحال بزرگ تر شدن است.

۴. از آنجا که اصلاح طلبان حکومتی بقای نظام را در خطر دیده اند، حاضر به فراهم آوردن موقعیتی برای القای امنیت تجمعات به مردم نیستند. آنها حاضر نیستند فضایی مجدداً ایجاد شود تا مردم با احساس امنیت بیشتری به خیابان ها آمده و مطالبات خود را فریاد زنند. درست

حدود ۴۰۰ تن از بازداشت شدگان ۲۲ خرداد به اوین منتقل شدند

خبرگزاری هرانا – حدود ۴۰۰ تن از زنان و مردان بازداشت شده در ۲۲ خرداد، امروز به قرنطینه های زندان اوین منتقل شدند. به گزارش کلمه منابع آگاه از زندان اوین گزارش دادند که تا این لحظه بیش از ۳۰۰ نفر از بازداشت شدگان روز شنبه تهران به قرنطینه زندان اوین انتقال یافته اند.

به دلیل تعداد نهادهای امنیتی و انتظامی و نظامی که روز گذشته در خیابانهای تهران اقدام به دستگیری افراد کرده اند این آمار آمار قطعی نبوده و فقط شامل کسانی است که به بازداشتگاه اوین انتقال یافته اند.

همچنین تعدادی اتوبوس نیز زنان بازداشت شده را به قرنطینه بند زنان انتقال داده اند که از تعداد آنها نیز خبری در دست نیست اما با توجه به تعداد اتوبوسها به نظر می رسد زنان بازداشت شده در اوین حدود ۱۰۰ نفر باشند

معلم بازداشت شده تحت فشار برای اعتراف کذب

بنا به اطلاع گزارشگران هرانا، آقای اسماعیل عبدی معلم بازداشت شده وعضوفعال کانون صنفی معلمان ایران به شدت تحت فشار، تهدید و تطمیع قرار دارد تا برعلیه اعضای دیگر کانون صنفی معلمان اعتراف کند.

نامبرده تهدید شده است در صورت عدم همکاری با حکم سنگین دستگاه قضایی مواجه خواهد شد.

با گذشت بیش از دو هفته از بازداشت آقای عبدی دبیر ریاضی که دارای ۱۸ سال سابقه خدمت در مدارس شهر تهران است، نامبرده در تماس تلفنی اعلام کرده است که قرار بازداشت وی به مدت یک ماه طول خواهد انجامید.

شایان ذکر است، اتهامات وی مصاحبه با رسانه های برون مرزی، اعتراض به وضعیت کشور، پیگیری مطالبات صنفی معلمان کشور و دفاع از زنده یاد فرزاد کمانگر است.

فیلترینگ جدید وبلاگ ها
تمامی وبلاگ های میزبانی شده در سرویس وردپرس دات کام از ظهر یکشنبه ۲۳ خرداد ماه در داخل ایران بدون توجه به محتوای آنها فیلتر شده اند . ورد پرس یکی از میزبانان وبلاگ نویسان ایرانی است بعد از عمل غیرحرفه ای بلاگفا در جهت مسدود کردن وبلاگ ها و در نتیجه از بین رفتن محتویات آن بسیاری از وبلاگ نویسان اقدام به انتقال وبلاگ خود به سرویس های غیر ایرانی از جمله ووردپرس می کردند همچنین وورد پرس به علت داشتن امکانات صوتی و تصویری به صورت رایگان و با کیفیتی مناسب نیاز کار بران را به راحتی برآورده می‌کند (برخلاف میزبانان ایرانی که استفاده از این امکانات شما را به سایت دیگری وابسته می‌کنند) شاید این دو علت عمده کاهش استقبال وبلاگ نویسان از سرویسهای وبلاگ وطنی شده و مخابرات این بار دست به فیلتر کردن سایت وورد پرس کرده است تا آن را از دسترس مستقیم کاربران ایرانی خارج کرده باشد.

خیابان را به دوستان و آشنایاتان معرفی کنید

در انتشار خیابان ما را یاری کنید

برای خیابان گزارشات و نظرات خود را ارسال کنید

ندای ما نمرده

ولایت است که مرده

آشتی؟ نه دوستاقبان

درباره مستند حکومتی قتل ندا

سینه ای می شکافد

همهمه ای

«ندابمون

دیوث ها کشتنش

ندا بمون...ندا نه...ندا بمون»

و چشمانی که خواب خوش قاتلان را قریب یک سال است که ستانده!

این تمام آن تصویری است که دنیا را تکان داد. ندا کشته شد جلوی دوربین. پخش مستقیم صحنه یک مرگ تا رژیم کذاب هرگز نتواند آن را انکار کند. یک هفته بعد از مرگش احمدی نژاد سکوت را شکست و از رئیس قوه قضائیه تقاضای پیگیری ماجرا را کرد!!!!؟؟؟؟. و رژیم برخلاف بسیاری که در خیابان و پستوهای کهریزک و سلول های اوین جان دادند مجبور شد ندا را به رسمیت شناسد. «ندا ادم معمولی بوده اصلا دراغتشاشات نبوده» کم کم اظهارات خانواده ندا بُعد دیگری به ماجرا می دهد: ندا رای نداد، در تظاهرات ها شرکت می کرد. کارت های شناسایی قاتلش لو رفت و انانی که از قلب آن حادثه گریختند هویت قاتل را تایید کردند. خانواده ندا در ساخت فیلمی مشارکت کردند و حرف هایی زدند عادی، از جنس ندایی که بود نه ندائی که رژیم می خواست. پس رژیم نیز دست به کار شد تا در سالمرگ ندا سناریوی جدیدی برایش بنویسند. البته یکبار پرس تی وی گویا خواسته بود چنین کاری بکند البته با سناریوی احمقانه‌ای که ندا خود جز ضاربان باشد اما حال دریافته اند تخریب

ندا برای مردمی که فریاد می زنند «ما همگی نداییم» خود رژیم را روز به روز بیشتر به قهقرا خواهد برد. داستانی که باید شب کودتا پخش می شد قرار بود حال و هوایی دیگر داشته باشد تا دست کم خود رژیم را قانع کند. داستان با یک پرسش آغاز می شود و کنکاش آغاز می شود نه با صدای تهوع اور تحلیلگری که امر و نهی می کند بلکه با پس زمینه ای انگلیسی تا طبیعی تر از مستندهای سیما به نظر آید. ناگفته پیداست که دستگاه عریض و طویل سیما چنان به نماد کذب بدل شده که به مستند خود را باید رنگ و لعابی آن ور آبی دهد.

این تله تئاتر که به ظاهر مستند است را زن خبرنگار سیاه پوست محجبه- و انگلیسی زبانی که انگار بی طرف است همینطوری و از روی کنجکاوی ساخته و تمامی دستگاه امنیتی، اطلاعاتی و انتظامی او را یاری داده اند، فیلم اصراری در مخفی کردن این موضوع ندارد. نخست خبرنگار به یکی از عکس های ندا گیر می دهد که عکس او نیست کمی عملیات کاراگاهی پلیسی که او کیست و جالب اینجاست که دنبال هر کسی می گردد از ایران مدتی ست خارج شده و اصلا معلوم نیست چرا دقایق طولانی از فیلم صرف پیدا کردن آن دختر می شود که انگار در ایران نیست. پس از آن معلم موسیقی ندا که در صحنه قتل حاضر بوده به خبرنگار می پیوندند ان دو به خانه ندا می روند و ظاهرا دست از پا درازتر باز می گردند

مشکلی به وجود نیاورند و آیت‌الله خمینی در خفا فتوایی را صادر کرد و بر اساس آن اعدام این زندانیان مجاز اعلام شد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در زندان‌ها مستقر شد و «کمیته مرگ» (یک دادگاه اسلامی متشکل از مقام عالی‌رتبه وزارت اطلاعات و دادستان انقلاب) در عرض یک دقیقه یا حتی کمتر از آن، هر زندانی را شناسایی و «محارب» معرفی می‌کرد و زندانیان را روانه چوبه‌های دار برپا شده در تالار اجتماعات زندان کردند، و تا شش نفرشان همزمان اعدام می‌شدند.

پس از اعدام، اجساد آنها را در داروی ضدعفونی می‌انداختند و سپس با ماشین‌های حمل گوشت به گورهای دسته‌جمعی منتقل می‌کردند. سه ماه بعد، وسایل اعدام‌شدگان را در یک ساک پلاستیکی به خانواده‌هایشان برگرداندند، اما حکومت ایران، هنوز هم از فاش کردن محل گورها اجتناب می‌کند و خانواده اعدام‌شدگان را از از جمع شدن در محلی در تهران که به عنوان محل دفن اجساد شناسایی شده، منع می‌کنند.

مقایسه بی‌رحمی‌ها، نفرت‌انگیز است، اما تعداد اعدامی‌ها اندازه تعداد قربانیان فاجعه «سربرنیتسا» بود و پس از پایان جنگ، حکومت با خونسردی زندانیان را کشت. این کشتار را می‌توان با مارش عزای زندانیان متفقین پس از پایان جنگ جهانی دوم مقایسه کرد که ژنرال‌های ژاپنی مسئول این کشتارها در محاکمات توکیو به مرگ محکوم شدند. اما مسئول قتل عام فجیع زندانیان ایرانی که بود؟ آیت‌الله خمینی درگذشته است. اما سه چهره ارشد حکومت او هنوز زنده و برای سپرده شدن به دادگاهی بین‌المللی در



آورد و به خاطر پخش نام اش در رسانه ها شاکی است. کارگردان ناشی خواسته تا تقابل او و دوست ندا نقطه اوج تنش ها باشد. یک دختر اراسته تهرانی و یک بسیجی مخلص تضادی با هم ندارند شایعات و رسانه های بیگانه بین ان ها جدائی انداخته که البته بازی های ضعیف کارگردان را در رسیدن به هدفش ناکام می گزارد. درباره صحنه تیراندازی، این که گلوله از کجا خورده، به کجا رسیده، سمت سوی تیراندازی و حواشی بسیاری حرف می زنند با دلایل مدارک و قرائن البته از همان نوع که می دانیم. کدورتی هم بین شان می افتد لیوان اب بسیجی به سمت دختر و می گوید«اشتی» و دختر لبخندی تحویل او می دهد. شرکت کنندگان میزگرد بدون ان که بگویند به بی گناهی جاوید حکم می دهند و بدون ذکر پیامی آموزشی بدون ان که ذکری از سیا و اینتلجننت سرویس بیاید برنامه پایان می یابد. گویا پرونده قتل ندا بسته شد و دقایقی بیشتر به ساعت ده نمانده ظنین مرگ بردیکتاتورِ امشبِ نداها سکوت شب را می شکند.

خانواده آقاسلطان با آن ها همکاری نمی کنند. سپس صحنه های کمک رسانی به ندا مورد نقد قرار می گیرد چند پزشک متخصص قلب به نحو کمک رسانی و احیای بیمار ایراد می گیرند که حجازی داشته او را می کشته!!! و ندا در آن لحظه و تا رسیدنش به بیمارستان زنده بوده و دست استاد را گرفته بود و این وسط چند تا عکس از مریم رجوی با عکس ندا که خود بهتر می دانیم معنایش چیست.

جالب ترین بخش ماجرا اما انجاست که میزگردی با حضور استاد، یکی از دوستان ندا که از آن تیپ دخترهایی است که به ندرت تلویزیون ایران پخش می کند و کارگرجاوید. جاوید، همانی که سر صحنه قتل ندا مردم او را به عنوان قاتل ندا شناسایی می کنند و کتک مفصلی می زدندد و کارت های شناسایی اش را از او می گیرند. خود سیمای ایران برای نخستن بار به شایعات پیرامون حقیقی یا دروغی بودن این ماجرا پایان داد. کارگر جاوید حرف زد گفت که قاتل نیست مسئول برقراری نظم بوده بیسیم داشته فقط و اسلحه نداشته!! زنگ می زنند به هدی، خواهر ندا که بیا با او دیدار کن خواهر ندا فقط از او به خاطر قتل خواهر تشکر می کند! کارگر خم به ابرو نمی

دسترس هستند. رئیس‌جمهور وقت، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای حالا رهبر جمهوری اسلامی است؛ کسی که انتخابات تقلبی سال گذشته را تایید کرد. اکبر هاشمی رفسنجانی، که هنوز یک بازیگر قدرتمند در عرصه سیاسی ایران است، آن موقع فرمانده سپاه پاسداران انقلاب بود [هاشمی رفسنجانی در طول دوران جنگ قائم مقام فرمانده کل قوا بود] که برای انجام کشتارها به او دستور داده شده بود.

یک نفر دیگر هم در سال ۱۹۸۸، نخست‌وزیر بود: میرحسین موسوی، رهبر جنبش اصلاحی امروز ایران. موسوی در تبلیغات انتخاباتی سال گذشته با سوال‌هایی درباره واقعه ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) به چالش کشیده شد، اما از حرف زدن درباره آن کشتار جمعی امتناع کرد.

در جریان تحقیقی که برای بنیاد «عبدالرحمان برومند» که مقر آن در آمریکا است انجام می‌دام، تصادفاً به مصاحبه‌ای برخوردم که موسوی در دسامبر سال ۱۹۸۸ با تلویزیون اتریش انجام داد.

موسوی در پاسخ به ادعاهای سازمان عفو بین‌الملل، غیرصادقانه گفت که زندانیان اعدام شده، می‌خواستند شورش کنند. وی گفت: «ما باید بر این توطئه غلبه می‌کردیم، از این جنبه ما به هیچ‌وجه رحم نمی‌کنیم.»

او از روشنفکران غربی می‌خواهد که از حق دولت‌های انقلابی برای «برخورد قاطع» با دشمنان‌شان حمایت کنند. طنزآمیز است، حکومتی که او با ریاکاری از آن دفاع می‌کرد، بدون رحم با هواداران او برخورد می‌کند.

اما این بخشش همان چیزی است که شامل رهبران سیاسی و نظامی می‌شود. سازمان ملل درباره استفاده صدام حسین از گازهای شیمیایی در حلبچه در اوایل همان سال به خودش زحمت نداد و درباره گزارش‌های سازمان عفو بین‌الملل درباره قتل عام زندانی‌ها در ایران گوش شنوایی نداشت.

دیپلمات‌های ایرانی ادعا کردند که کشتارها در یک درگیری اتفاق افتاده است، اما هیچ حد و مرز زمانی و منعی برای پیگرد قانونی جرایم علیه انسانیت وجود ندارد و قتل عام زندانیانی که محکومیت خود را به اتهام اعتراض سیاسی طی می‌کنند، باید یکی از سخت‌ترین جرایم محسوب شود.

این واقعیت است که آن‌ها ظاهرا به این دلیل کشته شدند که به خدا – خدای انقلاب آیت‌الله – اعتقاد نداشتند. این قتل عام، نوعی کشتار جمعی است: انهدام یک گروه به خاطر نگاه‌شان به مذهب.

بیشتر قضات و مقامات رسمی که فتوای آیت‌الله خمینی را اجرا کردند، هنوز در مناصب عالی‌رتبه هستند، آن هم تحت نظارت رهبری که وقتی از او درباره اعدام زندانیان سوال شد، پاسخ داد: «فکر می‌کنید باید به آن‌ها آب نبات داد؟»

هنوز زمان برای شورای امنیت سازمان ملل هست تا با راه‌اندازی دادگاه‌هایی که در آن‌ها قوانین بین‌المللی برای کشتار جمعی زندانیان اجرا شود. این شاید راه

بهتری برای درافتادن با حکومتی مذهبی است که رفتارش در سال ۱۹۸۸ بهترین دلیل برای تحلیل رفتار آینده ایران با

سلاح‌های هسته‌ای است.



وضعیت طبقه کارگر در ایران

امین قضایی

بنابراین آنها همگی جزو طبقه ی کارگر هستند، اما بیابیم وضعیت این طبقه ی کارگر ذهنی تر، خدماتی تر و یا مثلا متخصص را در شهر تهران بررسی کنیم. خواهیم دید که وضعیت بهتر کارگران خدماتی، متخصص یا ذهنی تنها یک اسطوره است.

وضعیت و خیم کارگران خدماتی

اغلب این کارگران در مدت کوتاهی بدون قرارداد و دستمزد کافی استخدام شده و بعد از مدتی از این شرکت خصوصی به شرکت دیگر پرت می شوند. آنها در درجه ی صفر امنیت شغلی قرار دارند و با کوچکترین اتفاقی کار خود را ترک می کنند و یا از کار اخراج می شوند. آبدارچی ها، منشی ها، دفتر داران، تلفنچی ها، اپراتورها، نگهبانان، انبار دارها، کارگران شاغل در حمل و نقل، فروشندگان استخدامی، صندوق داران، بازار یاب ها و... جزو این کارگران خدماتی هستند و هر کسی که مدتی را در این مشاغل کار کرده است، به خوبی می داند که این حرفه ها بسیار متزلزل هستند و در آمد بسیار پایینی دارند به طوری که مطمئنا از درآمد کارگران بخش صنعتی بسیار پایین تر است. مقدار این در آمد گاهی حتی آنقدر اندک است که با توجه به بزرگی شهر تهران، هزینه ی رفت و آمد و خوراک را تحت پوشش قرار نمی دهد. همچنین آنها در محیط شرکت های خصوصی، در سلسله مراتب اداری، موقعیت بسیار فرودست و حقیری دارند و بیش از حتی کارگران ساختمان، در محیط کار توسط کارفرمایان تحقیر می شوند. آبدارچی، عملا باید نقش یک نوکر خانزاد را ایفا کند. بسیاری از منشیان تحت سوء استفاده ی جنسی قرار می گیرند و مجبور اند به رئیس خود خدمات جنسی

این کارشناسان بی سواد، درک درستی از طبقه ی کارگر و بورژوازی ندارند. بنابراین یکبار دیگر با جزئیات و دقت نظری بیشتر این دو طبقه را بررسی می کنیم .

۱. بورژوازی طبقه ای است که از ارزش افزوده ی طبقه ی کارگر امرار معاش می کند. او می تواند یا مستقیما سرمایه گذار باشد یا اینکه به سبب خدمتی که برای سرمایه دار انجام می دهد، در این ارزش افزوده سهمیم باشد مانند مدیران، نظامیان، بوروکرات ها و تکنوکرات های رده بالا و تمامی کسانی که در دستگاه های حکومتی برای حفظ سرمایه ی سرمایه داران به خدمت مقدس خود یعنی استثمار، مشغول هستند.

۲. پرولتاریا، طبقه ای است که نیروی کار خود را در اختیار سرمایه داران قرار داده و از حداقل مزد ناشی از نیروی کار خود امرار معاش می کند. اما کارگر بنا بر نوع کار می تواند کارگر یدی یا ذهنی باشد. بنا بر تخصص می تواند کارگر عادی یا کارگر متخصص یا به اصطلاح یقه سفید باشد، بنا بر تولید کالا یا خدمت، می تواند کارگر تولیدی یا خدماتی باشد. اما فراموش نکنید که همه ی آنها عضو طبقه ی کارگر هستند .

آنچه معمولا در ذهن مغشوش این تحلیل گران بی مایه موج می زند تصویری است مبهم از کارگرانی که یا خدماتی هستند، یا متخصص و یا در آمد نسبتا بیشتری از متوسط طبقه ی کارگر دارند. تمامی اینها در یک نکته مشترک هستند. آنها نیروی کار خود را می فروشند و در ازای آن برای بازتولید خود، مزد دریافت می کنند.

بزرگ رقابت کند. ابزار آلات تولید در صنایع آنچنان پیشرفته و پیچیده شده است که امروز جایگاه خرده بورژوازی را تنها باید در کسبه و پیشه وران، دلال ها یا خرده تاجرها جستجو کرد.

وقتی رسانه های بورژوا و کمونیسم بورژوایی، میلیون ها تن را که در خیابان ها به جمهوری اسلامی اعتراض می کنند، طبقه ی متوسط یا خرده بورژوازی می خواند آیا منظورشان این است که اکثریت آنها پیشه ور و مغازه دار هستند؟! حتی به سختی می توان با شنیدن این حرف جلوی خنده ی خود را گرفت. البته منظور آنها مغازه داران و کاسب ها نیست. هرکسی که در تهران زندگی کرده است به خوبی می داند که این قماش کاملا وابسته به حکومت باقی می ماند و از هرج و مرج جامعه ی موجود سود می برند. در ذهن این تحلیل گران بی سواد، این تصویر مبهم وجود دارد که طبقه ی متوسط کسانی هستند که از نظر در آمد موقعیت نسبتا بهتری دارند، کسانی که در محلات میانی تهران زندگی می کنند، کسانی که دانشجوی، متخصص یا تحصیل کرده هستند و ... اما آیا طبقه، براساس میزان درآمد یا مکان زندگی یا نوع کار تعریف می شود؟ خیر. طبقه براساس نقشی که انسانها در شیوه ی تولید ایفا می کنند تعریف می شود. یعنی یا نیروی کار خود را می فروشند یا آنرا از دیگران می خرند یا اینکه از نیروی کار خود برای خود استفاده می کنند. تنها جزء سوم یعنی خرده بورژوازی را می توان طبقه ی متوسط خواند. مشکل اینجاست که

مجله ی اکونومیست اعلام کرد که طبقه ی متوسط نیمی از جمعیت جهان را شامل می شود!! تمامی اینها، صرفا یک مغلطه ی ساده بورژوایی در مفهوم پردازی درست است. بگذارید از اینجا شروع کنیم که طبقه برچه اساسی تعریف می شود.

طبقه براساس شیوه ی تولید تعریف می شود و نه هیچ چیز دیگری. در جامعه سرمایه داری، تولید به یک مبادله ی سرنوشت ساز وابسته است. یعنی خرید نیروی کار از طبقه ی کارگر یا پرولتاریا توسط طبقه ی سرمایه دار یا بورژوازی. اما در عمل و به لحاظ منطقی هر کسی تنها از سه طریق می تواند در این جامعه برای امرار معاش، ثروت کسب کند.

۱. یا صاحب ابزار تولید است و نیروی کاری دیگران را خریداری کند. یعنی بورژوازی یا طبقه ی سرمایه دار.

۲. یا جز نیروی کاری خود چیزی نداشته باشد و لاجرم باید آنرا به صاحبین ابزار تولید یعنی بورژوازی بفروشد.

۳. یا اینکه هم خود صاحب ابزار تولید باشد و هم روی ابزار تولید خویش کار کند. یعنی خرده بورژوازی .

تنها چیزی که می توان براساس این تعریف طبقه ی متوسط خواند و آنرا از طبقه ی کارگر جدا، خرده بورژوازی است. اما واقعیت این است که این طبقه از نظر تعداد بسیار کم و از نظر نقش اجتماعی فاقد اهمیت است. با پیشرفته تر شدن شیوه ی تولید، از تعداد آنها هرچه بیشتر کاسته می شود. کمتر کسی می تواند با کارگاه های کوچک گذشته و عقب مانده ی خود، با سرمایه داران و کارخانه های

هنگامی که میلیون ها تن در تهران برای اعتراض به نتایج انتخابات به خیابان ها ریختند، روشنفکران بورژوا و تحلیل گران سیاسی با خوشحالی آنرا جنبش طبقه ی متوسط خواندند. برای مثال سازگارا شادمان از توانایی بورژوازی برای فرستادن مردم با بادکنک های سبز رنگ جلوی گلوله، این اعتراضات را نشانه ی «شعور طبقه ی متوسط» می خواند. حتی چپ گرایان نیز همین تحلیل را می پذیرند و طبق معمول طبقه ی کارگر در ایران خودرو و شرکت های نفتی خلاصه می شود. نهایتا این نتیجه ی مسخره گرفته می شود که طبقه ی کارگر طرفدار احمدی نژاد است. اما این دست تحلیل گران کوتوله ی بورژوا هرچه بیشتر این اصطلاح را بلنور می کنند ، نشان می دهند که درک کمتری از آن دارند. مطمئنا حتی نمی توانند این اصطلاح را تعریف کنند و یا اصلا نمی دانند که طبقه برچه اساسی تعریف می شود. در پس این عبارات بی معنا، آنها از اینکه طبقه ی کارگر به دنبال اهداف بورژوایی اصطلاح طلبان روان شده است، قند در دل آب می کنند، اما غافل از اینکه حتی کورترین اعتراضات نیز دیالکتیک درونی خود را داراست. واقعیت امر آن است که آنچه به عنوان طبقه ی متوسط در ذهن ما گنجانده اند، اسطوره ای است که ایدئولوژیست های بورژوا پرورانه اند تا در پس یک تصویر مصرفی و ساده نگر از پرولتاریا، وضعیت معیشتی و خیم آنرا پنهان کنند. در سال ۱۹۱۱ در یک گزارش پژوهشگری به نام استیون سون اولین بار به عنوان یک واقعیت بیرونی از این کلمه استفاده کرد. ماکس وبر نیز که طبقات را با درآمد می فهمید، آنها را چیزی بین طبقات کارگر و طبقات بالادست تعریف می کرد. در فوریه ۲۰۰۹،

هم ارائه دهند. علت موقعیت متزلزل این مشاغل در این است که معمولا شرکت های خصوصی در تهران، به یک کار ثابت و مداوم نمی پردازند و برحسب فرصت های بادآورده، شکل کار خود را عوض می کنند. نتیجه ی امر، استخدام و سپس اخراج گله ای کارگران خدماتی است. نکته ی فاجعه بارتر حيله ی کثیفی است که کارفرمایان استفاده می کنند. آنها به بهانه ی دوره ی آزمایشی، برای مدتی کارگر را به رایگان به کار می گمارند. کارگر بیچاره به امید بدست آوردن یک کار ثابت، به این دوره تن می دهد و به تبع تمامی تلاش خود را هم خواهد کرد تا مقبول رئیس خود بیافتد. اما کارفرمایان که ارتش ذخیره ی کار را با یک آگهی پنج هزارتومانی در روزنامه ی همشهری، در پشت در شرکت خود به صف خواهند کشاند ، بعد از اتمام دوره، کارگر خدماتی را مرخص کرده و دیگری را جایگزین می کنند. با همین حيله ی کثیف، آنها به طور مجانی از کرده ی کارگران خدماتی کار می کنند.

پدیده ی زنانه شدن کار، نیز یکی از بلایایی است که سرمایه داری ایران بر سر طبقه ی کارگر خدماتی می آورد. کافی است نگاهی که آگهی های استخدام روزنامه ها بیاندازد تا متوجه عبارت «ترجیحا خانم !» بشوید. این پدیده که محمد خاتمی، رئیس جمهور شارلاتان و محبوب ایران! ، آنرا نشانه ی اهمیت به زنان و حضور آنان در جامعه می پنداشت، به واقع چیزی نیست جز تدبیر شوم سرمایه داران یعنی جایگزینی زنان به عنوان نیروی کاری ارزان به جای مردان. علاوه بر ارزانی نیروی کار زنان، آنها کمتر از مردان در جامعه ی مردسالار ایران توان گرفتن حق خود را دارند. با این حربه، زنان با درآمد

باورقی

بیست سال کار مخفی در روسیه سسیلیا بابروفسکایا

قسمت سی و یکم

از نطق های آتشین ایلیا قبل و در حین اعتصاب نفرت بر علیه تمام بلشویک ها و به ویژه کمیته ی باکو می بارید. او و دوستانش سعی می کردند که اعتصاب را در چهارچوب مبارزه اقتصادی نگاه دارند و تلاش داشتند که آن را ار هرگونه مسائل سیاسی دور نمایند. مبارزه سیاسی ما موضوع عمده استهزا ایلیا در جلسات توده ای بود. در چنین موقعیت هایی نطق های او با عبارات منشویکی استهزا آمیزی همچون «ژنرال های بلشویکی » « بناپارتیسم» و غیره خاتمه می یافت. با وجود این حقیقت که آنها عبارات منشویکی به کار می بردند ولی گروه شندریکف بیشتر ماجراجو بودند تا منشویک.

ایلیای هوچی هرگز از بحث کردن راجع به مسائل جزئی همچون تهیه پیش بند دستکش و غیره توسط سرمایه داران خسته نمی شد. بحث هائی که اصلا به عظمت واقعی برخورد نمی کرد. در نتیجه کارگران عقب مانده تر این جلسات توده ا را ترک می کردند بدون این که از طبیعت واقعی مبارزه خود به حرکت در آمده باشند و مصممانه برای مبارزه به خاطر پیش بند و دستکش به خانه می رفتند. آنها جلسات را با تفر نسبت به بلشویک ها که برای آنها دستکش و پیش بند مسائل جزئی

بسیار پایین استخدام می شوند و سطح در آمد یک حرفه همیشه پایین نگاه داشته می شود.

با تمامی این واقعیات ، چقدر بچه گانه و کوتاه نظرانه به نظر می رسد که این جماعت کارگران فقیر و سیار را جزو طبقه ی متوسط به شمار آوریم و سپس براحتی تصور کنیم که آنها از نظر معیشتی مشکل چندانی ندارند.

اسطوره کارگر متخصص

معلوم نیست که به چه علت باید کارگران متخصص را در ردیف خرده بورژوازی به حساب آورد یا در ردیف کسانی که در ارزش افزوده ی سرمایه داران سهیم هستند. این عقیده درست است که سرمایه داران، کارگران متخصص را نسبت به کارگران ساده، سخت می توانند اخراج کنند، اما به همان نسبت، فرصت های شغلی این کارگران اندک است. واقعیت این است که اغلب کارگران متخصص، در شرکت های خصوصی یا دولتی تهران، در رشته ی تخصصی خود به کار مشغول نیستند، در واقع آنها اصلا کارگر متخصص نیستند. برخی از آنها (خصوصا مهندسین نرم افزار) تلاش می کنند که خود شرکتی تاسیس کنند و در این کار مداوما شکست می خورند چرا که موفقیت این شرکت ها تنها وابسته به وجود عناصری در داخل حکومت یا سرمایه ی زیاد است. به واقع تخصصینی که شرکت های خصوصی می زند تا در ردیف نوعی خرده بورژوازی قرار گیرند، موجودات فقیر و بیچاره ای هستند که حتی به سختی می توانند از هزینه ی اجاره ی ملک اداری خود برآیند. این شرکت ها فصلی هستند و به سرعت محو شده و نیروهای آنان جذب شرکت

های بزرگ تر می شود. بنابراین کارگران متخصص، هر چه بیشتر در رشته های غیرتخصصی استخدام شده و هرچه بیشتر درآمد آنان با توجه به تورم، کاهش می یابد یا در بهترین حالت ثابت باقی می ماند. همچنین با توجه به تعداد کثیر این به ظاهر کارگران متخصص، آنچنان رقابتی بر سر کار در ارتش ذخیره ی بیکاران متخصص وجود دارد که اغلب این کارگران در بیشتر زمان خود بیکار هستند. حيله ی دوره های آزمایشی برای این کارگران نیز توسط سرمایه داران اجرا می شود. برای مثال طراحان، حسابداران، برنامه نویسان، مهندسین فنون مختلف، آموزگاران زبان و … همگی کارگران متخصصی هستند که تخصص شان نه تنها درآمد کافی برای آنان ایجاد نکرده است، بلکه همواره در بی ثباتی موقعیت کاری به سر می برند. در حیطه ی تخصص های مربوط به علوم انسانی وضع اسف ناکتر است. همانطور که می دانید شغل چندانی به نام نویسندگی، ترجمه، شعر، موسیقی یا هنر وجود ندارد. این افراد مجبور هستند در قالب مثلا روشنفکران در کنج کافی شاپ ها بخزند یا به ورطه ی اعتیاد بیافتند، یا با ادامه ی تحصیل از شرایط سخت بازار کار فرار کنند و یا به خارج از کشور پناه ببرند.

نکته ی دیگر که فراموش می شود این است که کارگران متخصص اتفاقا نرخ استثمار بالاتری از کارگران یدی دارند. به بسیاری از این کارگران، کار پروژه ای سپرده می شود و بنابراین این توهم به آنها دست می زند که صاحب کار خود هستند! اما اگر واسطه های حکومتی و بورژوای آنها را برای سپردن پروژه های کاری در نظر بگیریم نرخ استثمار آنان به چندین هزار در صد خواهد رسید. من نیز نماینده رانندگان تراموا چیزی نمانده بود که بیهوش شود. جلسه تمام شب به طول انجامید. صبح زود در گروه های کوچک به خاطر این که توجه کسی را جلب نکنیم،محل را ترک کردیم. برای این که در زمان شروع اعتصاب در محل های مقرر باشیم مجبور بودیم مستقما به ناحیه ها برویم. من قدم زنان به ناحیه خود چرنی گورود همراه با رنجورجی و یک کارگر به نام لوکا که نماینده ایستگاه راه آهن در کمیته اعتصاب بود رفتم.

چرنی گورود در طرف دیگر خط آهن جائی که تعدادی از کارگاه های مهندسی بود قرار گرفته بود. صبح زود همه چیز از حالت عادی خود خارج شد. همه جا دسته های کارگران با هیجان از اعتصاب صحبت می کردند. وقتی که ما به خصوص جورجی و لوکا را دیدند در اطرافما حلقه زدند و مشتاق بودند که بدانند چه شعرهایی در جلسه دیشب انتخاب شده بود. همه شوق زده بودند،فقط زنان غرغر می کردند. به نظر آنها من موجود پرروئی می آمدم که در اموری که به زنان ربطی ندارد دخالت می کردم. به خاطر نمی آورم که کارگران زن متشکلی (به جز صنعتگران زن و کارگران دستی) را در باکو ملاقات کرده باشم. زنانی که در اعتصاب غرغر می کردند به طور عمده همسران کارگران بودند. همه آن چیزی که برایشان اهمیت داشت مواظبت از بچه ها و تهیه ی غذابرای شوهرانشان بود. آنها خوارترین و فراموش شده ترین موجودات دنیا بودند. به همین دلیل بود که علیرغم تیزی زبانشان من هیچ احساس صبانیت نسبت به آنان نکردم.

هرگز فکر کار کردن در میان آنان نبودیم. این کار به نظر بی ارزش می رسید. علاوه بر این کارهای بسیار زیاد دیگری بود که ما به زحمت می توانستیم از عهده ی آنها

مدتها در همین شرکت های خصوصی به عنوان برنامه نویس و گرافیست کار کردم. طی هفت سال، ده شرکت مختلف را عوض کردم و چندین ماه حقوق نگرفته دارم و با پایان پروژه مجبور به تغییر شغل خود می شدم. نرخ استثمار از هشتصد درصد تجاوز می کرد.

تبعید کارگران از شهر

تا آنجا که من خوانده ام، کمتر کسی است که در مورد پدیده ی تبعید کارگران از شهر چیزی نوشته باشد یا بدان اشاره ای کرده باشد. تنها گی دوبور در کتاب جامعه ی نمایشی و یا مانوئل کاستلز به آن اشاراتی کرده اند. با پیشرفت سرمایه داری و قطبی شدن جامعه حول دو طبقه ی کارگر و سرمایه دار، کارگران هرچه بیشتر به پیرامون شهر رانده می شوند و مرکز شهر هرچه بیشتر توسط سرمایه داران و مراکز تجاری آنها غصب می شود. در اطراف تهران و حول شهر کرج بیش از چهار میلیون کارگر زندگی می کنند. در اثر تورم کاذب مسکن، کارگران هرچه بیشتر به حاشیه های شهر رانده می شوند، هزینه ی رفت و آمد آنان افزایش یافته و باید ساعتها وقت خود را در ترافیک شهر تهران تلف کنند. طنز تلخ اینجاست که آنها وقتی به سر کار می رسند ، آنچنان خسته اند که دیگر توان کار کردن ندارند.

علت اینکه کارگران خدماتی (و معمولا اسمشان را کارمند می گذارند) را جزء طبقه ی متوسط محسوب می کنند با این تصور کوته نظر تقویت که کارگران صنعتی و تولیدی کمتر به چشم می آیند، اکثر روابط اجتماعی برعهده ی با کارگران خدماتی است. به عنوان یک مثال ساده، اگر شما به رستوران بروید پیشخدمت

برآئیم. با وجود چنین کارهائی تبلیغ در میان این زنان به زمان های مناسب دیگر موکول می شد.

در مدت اعتصاب کمیته باکو سعی کرد لزوم ادامه شعارهای سیاسی را هم از طریق تبلیغات شفاهی و هم به وسیله ی پخش اعلامیه که در چاپخانه مخفی و مجهزمان چاپ شده بود، نشان دهد. تبلیغات موفتی بود، اگرچه تظاهراتی که برای روز یکشنبه طرح ریزی شده بود به وسیله ی ایلیا شندریکف گسیخته شد ولی کارگران باکو در مدت اعتصاب دارای آگاهی طبقاتی بیشتری شدند. ایلیا به سرعت جلسه ای در بالاخانا در آن روز فراخواند و آن قدر صحبت کرد که کارگرانی که می بایستی ده ورستی پیاده روی کنند تا به شهری که قرار بود تظاهرات در آنجا برگزار شود برسند دیر کردند و بدون کارگران بالاخانا تظاهرات نمی توانست تاثیر دلخواه را بگذارد بنابراین مجبور شدم که از آن صرفنظر نمائیم. اعتصاب کلی کارگران باکو یکماه طول کشید و در دسامبر ۱۹۰۴ با دادن امتیازات مهمی از طرف سلاطین نفت که در «فدراسیون تولید کنندگان نفت » متشکل بودند، پایان یافت.

دیگر حتی زنان شوهران خود را سرزنش نمی کردند آنان درک کردند که این مبارزه با ارزش بوده است. مبارزه ی سختی بود. ولی کارگران کوتاه کردن روز کاری و افزایش مزد را تأمین کردند ولی مهمتر از همه کارگران به عنوان قدرتی که لازم بود بر آن حساب کرد تشخیص داده شدند.

این آگاهی به قدرت خود حتی بر عقب افتاده ترین کارگران و حتی بر همسران کارگران اثر گذاشت.

بعد از ناراحتی هائی که طی این چند ماه گذشته کشیده بود یمکلیه اعضای کمیته

ها را می بینید و نه آشپزها را. کارگران صنعتی به مجتمع های مسکونی نزدیک کارخانه ها تبعید می شوند، کارگران افغانی در اردوگاه ها با وضعیتی اسفناک اسکان داده شده اند. شهرداری و ادارات دولتی که وظایف خدماتی را بر عهده دارند تحت عنوان برون سپاری کارهای خدماتی را به صورت پیمان کاری به شرکت های خصوصی می دهند. این شرکت های خصوصی بدون قرارداد و استخدام کارگران یدی را با هزینه های بسیار کمتر استخدام می کنند. بنابراین کارگران یدی در محیط های مخفی و حاشیه ای، متفرق شده و از انظار پنهان می مانند. چیزی به نام یونینفورم برای این کارگران بیچاره تعریف نشده است. با قراردادهای کوتاه مدت، همواره در خطر اخراج قرار دارند و حقوق آنها همواره معوقه باقی می ماند.

اکنون بیابید دوباره نگاهی به تحلیل کارشناسان بورژوا بیاندازیم که این مردم بیچاره را طبقه ی متوسط می خواند و این نتیجه ی قطعی را می گیرد که مسئله ی آنها معیشت اقتصادی نیست و احتمالا فقط برای آزادی بیان یا آزادی های اجتماعی و سیاسی مبارزه می کنند! این دیدگاه کثیف و مسخره است. این دیدگاه جنگ طبقاتی است که ایدئولوژیست های بورژوا برعلیه طبقه ی کارگر در ایران براه انداخته اند تا آنها را طرفدار احمدی نژاد، لومین و فرومایه جلوه دهند و در مقابل طبقه ی متوسطی را در ذهن مردم، طراحی کنند که طرفدار دار و دسته ی جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی است. اصطلاح طبقه ی متوسط، برای فراموشی و لاپوشانی وضعیت اسفناک طبقه ی کارگر در ایران بهترین و کثیفترین حربه است.

و کارگران فعال استراحت کردند و ما بی خوابی شب هائی را که در دوران اعتصاب کشیده بودیم را جبران کردیم.

کمی بعد اخبار راجع به حادثه ژانویه سنت پترزبورگ* به ما رسید . ندای انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در فضا پیچیده می شد.

ما بلشویک ها مجددا به جنب و جوش افتادیم. ولی نگهداران حکومت مطلقه هم به خصوص حاکم باکو به نام ناکاشید زه کاملا گوشی دستشان بود. او برای این که اتمسفری را که در اثر نسیم انقلاب به وجود آمده بود و اعلان جنگ می داد، از بین ببرد به شیوه ی معمولی (که وسیعا توسط حکومت مطلقه روسیه افتادیم. ولی نگهداران حکومت مطلقه هم به خصوص حاکم باکو به نام ناکاشید زه کاملا گوشی دستشان بود. او برای این جنایتکارانه ناکاشیدزه نمایندگان عقب افتاده ترین ملیت درون قفقاز تاتارها را انتخاب کرد. برای باندهائی از اینان تفنگ و چاقو توسط پلیس تهیه شد و روز به خصوصی برای قتل عام ارامنیان در نظر گرفته شد. هرگز آن روزهای وحشتناک را فراموش نخواهم کرد. همه مدت روز هر راهی را برای رفتن به ناحیه ها امتحان کردم ولی همه جاده ها کاملا قطع شده بود. نمی توانستیم به ناحیه هائی که در آنهانیروهائی بودند که می توانستند علیه برنامه زشت و اغواکننده حاکم مبارزه کنند برسیم. کارگران بی سلاح ما از خشم به جوش آمده ولی بدون قدرت بودند.

ادامه دارد